

بازتاب تاثیرات جهانی بر فرهنگ کشورهای حاشیه خلیج فارس

محمدالمیچی
مترجم: عدنان شاه‌طلایی

اقتصاد یا فرهنگ کدام یک بر دیگری فائق خواهد آمد؟ از نیم قرن پیش تحقیقات و پژوهش‌های زیادی درباره رابطه علت و معلولی پیچیده میان پولدار و فقیر صورت گرفت که در حلقه‌های حلقه‌های قانع‌کننده و منطقی برای آن بود؛ اینکه چگونه و چرا کشورهای فقیر علی‌رغم برخورداری از امکانات پیشرفته ارتباطاتی در تارمایی و کمبود به سر می‌برند؟ اینکه چگونه برخی سریع و زود پیشرفت می‌گردند در حالی که برخی در برزخ عقب‌افتادگی گرفتار می‌مانند.

البته از آغاز ماجرا، نظریه «وابستگی» یا عدم استقلال که بهتر آن است آن را همان وابستگی نامید، در سطوح مختلف در آمریکای لاتین رواج یافت و بعد توسعه پیدا کرد. استعمارگران که همان کشورهای صنعتی غرب‌بان با استعمار همسایگان خود و کنترل منابع صنعتی و تولیدی و با در دست گرفتن آنها، همان منابع و تولیدات را با قیمتی افزون‌تر از آن به فروش می‌رسانند و با این روش عملاً از ترقی آنها جلوگیری می‌کردند و آنها را به خود وابسته می‌کردند.

سیاست یا نظریه عدم استقلال (وابستگی) از آن پدیده‌هایست که مدتهای مدید «عرصه‌های سیاسی و اقتصادی کشورهای در حال رشد را مورد تأثیر قرار می‌دهد».

البته نقش مناسبات حاکم در بلو امر میان بلوک شرق و غرب و پدیده جنگ سرد، حکومت‌های دموکراتیک غربی یا کمونیسم

آن گونه که «بری مک‌امون»، کارشناس امور ارتباطات استرالیایی تبار در گذشته آورده بود: «امروز ما در این دنیا در یک دهکده هستیم، بلکه در یک ساختمان عظیم که تعداد زیادی طبقات دارد از دو پدیده فناوری بسیار پیشرفته و ابزارهای ارتباطی هوشمند پر سرعت که حاصل همان فناوری است تشکیل شده است. در این بنای عظیم همسایگانی صمیمی در کنار هم زندگی می‌کنند. اگرچه برخی از کلمات برق و نغمات آب و دیگر امکانات بهره‌مندند و برخی دیگر از آن محروم‌اند. همه می‌دانند امکانات رفاهی و مظاهر پیشرفت از چند محرومان پنهان نیست و معضل فقر و مظاهر فلاکت نیز همیشه پیش چشم سرمایه‌داران و پولدارها قرار دارد.

شاید قاعده «زیستن در جوار همسایگر» همان حقیقتی باشد که در مناسبات میان کشورهای پیشرفته و کشورهای در حال رشد و در سراسر آفرین جهان، جریان دارد؛ حقیقتی که می‌خواهد از وجود آن کشورها (مولن‌ها) رضایی نیاید.

در اینجا به خاطر مطالبات و اقامه دعوی و تیسیر دادن بر تافته‌های جهانی اعراب آن هم با استفاده از شیوه تبلیغات سوء و منفی و دمیدن در بوق جنگ علیه آنان و چیزهای مانند آن، نیست بلکه سخن از توجیه آنان است تا پدیده «جهانی شدن» را که همچون نوک کوه یخی که از آب بیرون باشد و با سرعت به طرف آنها در حرکت است به‌یاد آورند.

در این نیت نیز تاثیر بیرون است. در خلال دو دهه اخیر قرن بیستم بروز نو عامل اساسی باعث شد تا از شدت قدرت و نیروی استخلاف این نظریه‌ها کم شود: یکی سقوط و فروپاشی روسیه کمونیستی بود که به جهان ثابت کرد نظریه فوق محکوم به شکست مطلق است و خروج از وابستگی یا عدم تبعیت به‌منابه دنباله‌روی و تبعیت از صنعتی‌سازی و صنعتی شدن است که به خودکفایی می‌انجامد و با نلایده گرفتن (نیروی بازار) و به معنی دیگر اطاعت از پروگراسی در نحوه تولید و توزیع و نیز رعایت قانون تبادل و آزادیهای فردی است که ثابت می‌کند در راه سازندگی و پویایی کشورها شکست را در پی دارد.

با عامل نوم پیروزی و موفقیت صنعت اقتصاد در کشورهای جنوب آسیا بود که با تکیه بر سیاست باز اقتصادی و حذف واسطه‌گری به جای عدم مشارکت و گوشه‌گیری توانست تروتسکی‌ها بی‌شمار خود را اعم از نیروی انسانی و منابع طبیعی به پهلای ناچیز به دنیا عرضه کند که از کیفیت، مرغوبیت و ارزانی برخوردار بود و همه از آن استقبال کردند. هر دو عامل ذکر شده تئوری دنباله‌روی یا همان تبعیت در نیمه دوم قرن بیستم ساقط شدند و بعد از آن کشورها از سلطه استعمار کهنه رهایی یافتند و زمام امور خود را خود به دست گرفتند که البته خیلی از آنها از تجند و به روز شدن عقب ماندند.

در خلال سالهای ۱۹۵۰-۱۹۷۰ (یعنی زمان حاکمیت قانون یا شیوه ولستگي) ۲۲ درصد از مردم دنیا از شیوه رایج سنتی به سوی شیوه برنامه‌ریزی در زمینه اقتصاد حرکت کردند که تضمین شصت‌روزه، تا به این ترتیب در دهه نود به این سو به سمت یک ثبات نظام‌مند موسوم به اقتصاد بازار که مورد قبول همه بود، حرکت کرده باشد.

نظام مزبور نمونه یک الگوی مناسب بود که توان عینیت بخشیدن به رویای مردم طبقات متوسط را داراست و در عین حال وضوح ارزشهای رقابتی بازار را روح و جانی تازه می‌دهد و از طرفی آزادیهای فردی نیز تضمین می‌کند. اما مطابقت دادن ریزه‌کاریهای این نظام اقتصادی خود جای تامل و بحث دارد چرا که همراه خود یک (سیستم فرهنگی) که به سادگی نمی‌توان از عهده آن برآمد بلکه نیازمند منظومه‌ای از ارزشهاست؛ ارزشهایی که برخی بنیادی و زیربنایی‌اند و سیاست اقتصاد آزاد ممکن نیست مگر با اجرا و اعمال بجا و دقیق آن. برخی دیگر ثانوی هستند از جمله حاکمیت قانون و ارج گذاشتن به کارکرد عاشین بازار در عرصه رقابتیهای آزاد و نیز نیازمند مرقبت جدی از طرف انجمنها و موسسه‌های جامعه است که با انشاع تعادل و مساوات میان آحاد مردم، چه‌بسا غیر از این ارزش در بازار و یا الگویی دیگر قادر به ادانه حیات نیست. نتیجه اعمال چنین ایده و تکرری، آشکارا اصطلاحی شعاری

همواره این پرسش را طرح می‌کند که آیا دلائل عدم ترقی و شکوفایی یک انسان فطری است یا تنها یک مفهوم ضمنی فرهنگی است که پیوسته انسان در جامعه و محیط زیست خود در برخورد با دیگر عوامل غیرسازنده فرهنگی آن را می‌آموزد؟ در دهه نود میلادی و سالهای پس از آن، کارشناسان بر این باور بودند عقب‌افتادگی به دلیل آسودندگی درهای ترقی و نوآوری را در عرصه اقتصاد در جوامع بشری مسدود می‌کند و حتی مانع پیشرفت اجتماعی می‌شود، با وجود این همان صاحب‌نظران قیود اجتماعی را ناشی از یک بی‌توجهی یا یک سکوت عمدی و نادیده گرفتن عقب‌افتادگیها و ضعیفای فرهنگی جامعه به دلیل همان حساسیتها می‌دانند - همانا به «موانع فرهنگی» به‌عنوان یکی از بنیانهای تخلف و عقب‌افتادگی که اساساً جنبه‌های علمی دارد در بیشتر جوامع به‌عنوان یک فرهنگ رایج نگاه می‌کنند. به تعبیر دیگر، باید اذعان کرد که برای ملحق شدن به جوامع مترقی و پیشرفته اقتصادی دیگر، همان‌گونه که نوآوری و معجزه‌های زیادی در کشورهای جنوب شرق و شرق آسیا و دیگر کشورها انجام گرفت، نخست باید فرهنگ رایج آن را مورد نقد و تحلیل قرار دهیم، سپس باید عناصر پویا و تشکیل دهنده آن را مورد کاوش و بررسی قرار دهیم و نقاط ضعف آن را شناسایی کنیم و تمیز دهیم؛ نقاط ضعیفی که اگر جدی به آن توجه نشود به مانع و حائل بزرگ رو در روی ترقی و پیشرفت بدل می‌شود.



فقر و تنگدستی نیز فرهنگ به‌شمار می‌رود تحقیقات اجتماعی و «انسان‌شناسی» ثابت می‌کند که به لحاظ فکری و رفتاری بسیاری از جوامع فقیر و تنگدست از یک شکل و الگو تبعیت می‌کنند: همان‌گونه که «اسکار لویز»، جامعه‌شناسی، در مطالعات گسترده خود درباره قاره آمریکای لاتین و قاره آسیا این‌گونه نتیجه گرفت که پدیده فقر صرفاً یک پدیده اقتصادی نیست که تنها بر بی‌بولی و سطح معیشتی زیستی نمود پیدا کند بلکه فقر فرهنگی خصوصیت و قوانین معین و گریزن مخصوص خود که قرا به آن اشنایند دارد و این معین میان الگویی تریزیدنی دیگری را تاب نمی‌آورند و این فرهنگ را «فرهنگ فقر» می‌نامد که بر پایه آن این پدیده دوام و قوام می‌یابد و از نسلی به نسل دیگر چون هر فرهنگی دیگر انتقال می‌یابد. البته شاید بودن چنین فرهنگی به زمان و مکان ارتباطی نداشته باشد و این مدرسه تفکر ریشه در عقب‌افتادگی و تخلف نیز داشته باشد؛ اما تلاش و پویایی در جهت تغییر روش

زیستی جامع و مبنای تفکر و فرهنگهای تازه جامع را آماده می‌سازد تا هر جابه‌جایی و تغییر را به‌سرعت بپذیرد. نمونه آشکار کشور چین بود که از نظام روابط فرهنگی و قومی نیمه فئودالی به یک نظام انقلابی ملرن رسید و اگر چنین گذاری در چین اتفاق نمی‌افتاد امروز این موفقیت اقتصادی عظیم به دست نمی‌آمد.

و اما این مثال ما را به سوی نمونه‌های واضحتری هم سوق می‌دهد. کشور ژاپن یکی دیگر از نمونه‌های آشکار در عرصه جابه‌جایی فرهنگی و پذیرش تغییرپذیری است. ژاپن کاملاً سیستم غربی و الگوی استاندارد آن را برای تحقق انقلابی نو در عرصه اقتصاد خود به‌کار گرفت و کشورهای دیگری چون مالزی و کره جنوبی از آن الگو تبعیت کردند و به‌زودی به سوی خدماتی، مصرفی و صنعتی شدن گام برداشتند و الگوهای کهنه را کنار گذاشتند.

جهانی شدن اقتصادی و نتایج فرهنگی

تعیین فرهنگی نتیجه حتمی جهانی شدن اقتصاد است که به‌طور جدی تلاش دارد، فرهنگها را در نوردد. جهانی شدن پدیده‌ای عینی و ملموس است. از میان یک‌صد اقتصاد در جهان، پنجاه و یکی از آن وابسته به کشور متبوع خود نیست، بلکه وابسته به شرکتهای قومیتهای و فرهنگهای دیگری است. دوپست شرکت در جهان نیروی کار تشکیل نمی‌دهند و کمتر از سه چهارم نیروی کار در کل دنیا را تشکیل می‌دهند با این اوصافه ۲۸ درصد از فعالیتهای اقتصادی جهان به‌واسطه پانصد شرکت بین‌المللی که هفتاد درصد از کل تجارت دنیا را زیر پوشش قرار می‌دهند، اداره می‌شود.

چنین شرکتهایی شبیه و مانند نظامهای ملوک‌الطوایفی قرنهای هجده و نوزده اروپا است که رفته رفته به شهر بدل شده‌اند. این شرکتهای به وسیله اربابان جوان و تازه‌کار که غالباً در گروه و چارچوب شرکتهای خدمات الکترونیک و اطلاع‌رسانی فعال‌اند اداره می‌شود.

کشمکش و نبرد جهانی میان کشورهای دموکراتیک صنعتی و کشورهای سوسیالیستی محرک قدرتمندی بود که جهانی شدن امروز را به جریان انباشت، از لحاظ فناوری، دولت آمریکا به‌خاطر گسترش و آزادی تجارت جهانی و نیز به‌خاطر دستاوردهای کلان اقتصادی خود با همبیمانان خود، برنامه‌های بلندمدت تجاری تعیین کرد تا خود به رشد اقتصادی بالایی برسد تا با کمونیسیم نیز به مقابله و پیکار برخاسته باشد.

همین‌طور قطب و بی‌مانی باشد که حائز توانایی بیشتر در کسب مقبولیت نزد ملت‌های دیگر دنیا، قلمداد شود، این‌گونه از توسعه‌دهنده دیگر کشورها در عرصه‌های مختلف اعم از اجتماعی و اقتصادی پیشی گرفته باشد. این تلاشهای پیگیر و ماندگار باعث شد که حد متوسط تعرفه‌های گمرکی میان

کشورهای صنعتی پس از آنکه در سال ۱۹۴۰، ۴۰ درصد گزارش شده بود، در سال ۱۹۹۹ به ۵ درصد تقلیل یابد.

گروه اقلیتی که منادی جهانی شدن اقتصاد و طرفدار چنین تحولی بزرگ‌اند، شرکتهایی‌اند که سرمایه کلان در اختیار دارند، در صورتی که اکثر ساکنین کره‌زمین یا از خریداران بازار خلقی این شرکتهای به حساب می‌آیند و یا در مناسبات محلی آنها عرق می‌شوند و بعدها بدیهیهای عمده‌ای بر جای می‌گذارند. اینان برای عملیات اقتصادی و پشتیباری که در اختیار دارند، در دهه‌های آتی، خرابیهای زیادی در جامعه پدید خواهد آورد. از شواهد و قراین موجود پیداست که مقتضیات و مناسبات رایج زمانه، وجود این‌گونه شرکتهای را تأیید و توجیه می‌کند و دلیل بلرز و آشکار نیز شتاب دولتها و کشورها - آن‌گونه که الگوها نشان می‌دهد - برای جذب سرمایه‌های بین‌المللی به‌منظور مشارکت در کشور خود است. البته در این میان معمولاً کشورهای در حال توسعه و رشد بزرگترین نقش را ایفا می‌نمایند. با اظهار چنین ادعاهایی باید پذیرفت که «هویت ملی» نیز در معرض خطر واگذاری به دیگران قرار، می‌گیرد. در میان جامعه‌شناسان این اتفاق عقیده وجود دارد که خطر فوق به‌طور جدی گسترش سرمایه را هم تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، استقلال کشورها را تقلیل می‌دهد و در نتیجه وابستگی ایشان به دیگران بیشتر می‌گردد.

«بنجامین باربر» در کتاب خود «مبارزه علیه بازار جهانی» که از انگلیسی به زبان عربی ترجمه شده آورده است: «تصویر آینده جهان را سرشار بویایی، نوآوری، سرعت و شتاب چرخ اقتصاد و فناوری، اکولوژی (محیط‌شناسی) می‌بینیم که با نیروی کوبنده خود خواهان تکامل است و در عین حال دکوات و ذهن بشر را با طوفان سهمگین موسیقیهای الکترونیک و رایانه‌ها و نغزهای آمانده و نیز ملتها را در باغ بزرگ سرگرمیهای جهانی محصور می‌کند» همین نویسنده جوامع بشری (جهانی شده) را جامعه‌امی می‌داند که اعضایش دغدغه وفاداری، هواخواهی، از خود گذشتگی، برای مصالح شخصی را که براساس تصور مصالح عمومی و خیرخواهی مشترک وطن بنا شده باشد ندارند. آری، چنین است؛ مصرف‌گرایی و بلا دو اصل و قاعده ملون طلائی‌اند که به جهانی شدن خدمت می‌کنند.

ماهیت جهانی شدن و از بین رفتن نهادهای کوچک ماهیت جهانی شدن اقتصاد، اساساً به‌معنی جابه‌جایی مرکز ثقل اقتصاد جهانی از ملی بودن به جهانی شدن و همه‌گیر شدن و بدل شدن به چندین شرکت و موسسه و گروه چندملیتی است. در چنین شرایطی حتی اگر بزرگترین و پولدارترین کشورها نخواهند، به هر حال جهانی شدن منطق و قوانین خود را تحمیل و اجرا خواهد کرد. نمونه متالی سرمایه‌های بین‌المللی است که از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹ از ۲۴ میلیارد به ۱۲۰ میلیارد افزایش پیدا



این شیوه جهانی شدن نوعی وحدت و انسجام در قوانین آزادی جابه‌جایی محصولات و نیروی انسانی پدید می‌آورد که تا حدودی ناخواسته و تحمیلی است. نیروی انسانی خود عامل بالفعل و مهمی در این شرایط به‌شمار می‌آید، چرا که در این نیرو افرادی وجود دارند که چندان مفید با بازدهی بالا نیستند. همان‌گونه که باید یادآور شد در نظم بخشیدن به فعالیت‌های گمرکی‌انگم از اعمال قانون و بازرسی و کنترل محصولات تا اجرای قوانین مهاجرت در زمینه هواپیمایی و حاکمیت باید به مسئله بلذگیری زبان ارتباطی جهانی که زبان انگلیسی است توجه کرد. در این حیطه، فعالیت‌های اقتصادی پامدها و تبعات زیادی برای انسان به‌وجود می‌آورد که شامل تربیت و فرهنگ اوست که بایست با این تغییر هماهنگ گردد. انتظار می‌رود که جهانی شدن فرهنگ مشترکی را با خود سازگار نماید.

تاکتون واژگان و اصطلاحات متفاوتی چون دموکراسی، شفاف‌سازی، حقوق بشر و حاکمیت سلطه قانون که ارزش‌های همگنی را تحمیل می‌کنند و تکثرگرایی را شکل می‌بخشند، در مجامع اقتصادی نوین بسیار شنیده شده که چنانچه جنبه‌هایی از خصوصیات در میان فرهنگها تقویت نمایند به کشمکشهای اقتصادی منجر می‌شود و در نتیجه برخی از فرهنگها جهانی شدن با این شیوه را نخواهند پذیرفت.

آنچه جهانی شدن را شکل و سرعت می‌بخشد، اساساً فناوری است که بر بستر علمی همه جوانب را درگیر می‌کند و جهان را در خط و مسیری یکسان قرار می‌دهد. فاصله‌ها را از میان برمی‌دارد، زمان را کوتاهتر کرده و مفاهیم جابه‌جایی اموال (دارایی) و محصولات و نیز معلومات اعم از اطلاعاتی و خبری و حتی جابه‌جایی سلیقه را با یک آزادی وصف‌ناشدنی و به دور از کنترل حکومتی و غیر حکومتی، مرزبندیهای ملی و ایدئولوژیک و فرهنگی سرعت می‌بخشد. امروزه سیاست‌گذاران عملیات جهانی شدن تسهیلات و امکانات بین‌المللی ارتباطی را گسترش داده، خدمات تازه‌ای را در بازار جهانی بدعت گذارند که بر روی شیوه زندگی و ایدئولوژی و زبن تاثیر قابل توجهی پدید آورده است.

این فناوری تازه در عرصه اقتصاد تحول به‌وجود نمی‌آورد بلکه جهانی مجازی خلق می‌کند که در آن شبکه‌های اینترنتی، ماهواره‌های تلویزیونی مردم آن سوی این کره خاکی را با داده‌ها و تازه‌های بازار اقتصاد و غیره را آشنا می‌سازند و تجارت الکترونیک و آموزش الکترونیک و طب الکترونیک و حتی عشق انسانی و دلدادگی را فراهم می‌نمایند.

امریکا این ارتباطات و این بار ترافیکی نقل و انتقال داده‌ها را کنترل می‌کند و در سطح وسیعی برنامه‌های تلویزیونی و رایانه‌ای را در دست می‌گیرد که متغیلاً بر روی ثوق و سلیقه فردی انسانها تاثیر می‌گذارد و نوعی تفکر و روحیه را به‌وجود

می‌آورد که موجب پذیرش تکثرگرایی می‌شود که مشخصاً شبکه CNN آن را عیناً اعمال می‌کند. این شبکه برای ملت‌ها و فرهنگهای مختلف و به زبانهای متعدد به‌طور مستقیم به‌وسیله تلویزیون و اینترنت که تفکر امریکایی را تبلیغ می‌کنند، برنامه می‌سازند. در این میان بسیاری از مردم خواسته و ناخواسته تحت تاثیر تبلیغات آن قرار می‌گیرند: مردمی که «امریکایی شدن فرهنگ» را ضروری و بخشی از برنامه جهانی شدن می‌دانند، زیرا امریکا از سیه گرفته تا زرد، از یهودی گرفته تا مسیحی و مسلمان و حتی مردم امریکایی لاتین همه را ملخویرت ملی و رسالت جهانی را در آن واحد متعلق به خود می‌دانند.

سرمایه‌گذارهای امریکا در بخشهای متفاوت فنی که در سالهای آینده قرار است صرف پهنه‌سازی زیربنای فناوری اطلاعاتی گردد، فوق‌العاده بی‌ظیر است. دولت امریکا میزان سرمایه‌گذاری در امریکای لاتین در ده سال نخست از قرن بیست و یکم را بیش از ۱۵۰ میلیارد دلار تخمین زده است.

کشور چین و کشورهای جنوب شرقی آسیا در رابطه با فناوری معلومات و رایانه، قرار است میلیاردها دلار برای خطوط مخابراتی و شبکه‌های معلومات و اطلاعات بین‌المللی خود هزینه نمایند.

ثروت و فرهنگ اعراب

اعراب از حیث دارایی متمکن بوده‌اند و چه بسا توسط آنها در مدت طولانی ثروتهای بی‌شماری که سر به فلک می‌زند و غیر قابل استرداد است، بی‌خاطر بی‌توجهی و عدم برنامه‌ریزی دقیق به هدر می‌رود. آنها از لحاظ سیاسی نیز فرصتهای زیاد و تلاشهای خوبی را از دست داده‌اند که شاید توان آن را جبران کرد.

بهموجب برآورد کارشناسان و صاحب‌نظران، منطقه خلیج فارس از ۲۵ سال گذشته تاکنون نزدیک ۲۳ میلیارد دلار را نابود ساخته که مجموع کل درآمد نفتی به شمار می‌آمده است. این رقم در بودجه تعدادی از کشورهای صادرکننده نفت خلیج فارس کسری قابل توجه و چشمگیری به بار آورد.

جنگ عراق علیه ایران به‌تنهایی نیم تریلیون دلار معادل پانصد میلیارد دلار هزینه در بر داشت. همچنین متعاقب آن کودتاها و جابه‌جاییهای سیاسی یک نسل کامل از اعراب را از پا درآورد. هنر رفتن منابع طبیعی که شامل آب و یانیزوهای انسانی و غیره، جملگی اساساً به‌خاطر بی‌فرهنگی، بی‌توجهی و نلانه‌کاری صورت پذیرفت.

حجم و میزان شکستها و ناکامیهای پروژه نهضت ملی اعراب به عدم موفقیت سیاست و اقتصاد انجامید که این موضوع هشجاری برخی از نخبگان عرصه اقتصاد و سیاست را به دنبال داشت تا این پیامدهای بی‌رویه و نابه‌سامان را دوباره مورد کنکاش و تجدیدنظر قرار دهند.



تلاشهای زیادی در حیطه‌های اجتماعی و اقتصادی انجام گرفت که دلسوزانه در آن بر اهمیت و لزوم رعایت و توجه به سطح و میزان فرهنگ به‌ویژه فرهنگ اقتصاد سالم و تبلیغ و تاکید داشته زیرا پاینده بودن به اصول هشیارمانارانه فرهنگی در عرصه توسعه و پیشرفت که «برخی بر لزوم رعایت مفهوم نهضت ناسیونالیسم عربی» اصرار داشته، بسیار حیاتی و الزامی می‌دانستند. رعایت این نکته که بیشتر بر این موضوع اشاره داشت تا فرهنگ عمده‌ها با نقد شاخه‌های نهضت عربی میسر می‌شود؛ چه‌بسا بازگشت به نوعی «اسلام سیاسی» خود تجدید نظر در عرصه فرهنگ به‌شمار می‌آمد البته در شکلی کاملاً ایدئولوژیک «سیاسی، اسلام اولیه» و به حال نخست برگشتن شاید تجربه پیشین را برای برخی از چیزها و ملیه‌های جریان‌ساز تکرار کند.

می‌ماید اینکه اهمیت و نقش عوامل فرهنگی با دقت و انرژی تجدیدحیات‌شده‌تری مورد مطالعه قرار گیرد.

جهانی شدن ضربات جبران‌ناپذیر بر پیکره فرهنگ نوین اعراب وارد کرد که عمیقاً توازن و ثبات اقتصادی آنان را متزلزل ساخت. کوششهای زیادی برای اعاده این توازن و باز پس‌گیری این استقلال هنر رفته انجام گرفت که سر آخر به جریان‌ات هراس‌آور مالی و معنوی منجر گردید که مظاهر ناتوانی و عجز را به‌خوبی به نمایش می‌گذاشت.

تأخیر فرهنگی برای اقتصادی در کشورهای شورای حکام خلیج فارس

شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس در طول چهار دهه گذشته شاهد فراز و نشیبهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زیادی بوده‌اند که مهم‌ترین انگیزه این تغییرات، نفت و تولید گرفته تا بازاریابی و فروش آن بود. نفت این نیروی‌فرد حتمی جهانی از بنو پدیشای و استخراج، همواره با خود دخالت کشورهای جهانی از غرب را در منطقه پدید آورد، چرا که منابع کلان سرفره‌های زیرزمینی نظارت کارشناسان و صاحب‌نظران غربی که اقتصاد دنیا را زیر نظر داشته‌اند می‌طلبید. از آنجا که نفت این محرک اصلی اقتصاد در کنار دیگر منابع در جهان با دشواریهای فراوانی استخراج می‌شود، با وجود موانع اندازی بسیار با تنش تحویل بازارهای جهانی می‌شود و نتیجتاً بر روی شبکه اجتماعی و سیاسی تأثیر منفی می‌گذارد.

حال باید در نظر گرفت محصولی که ۹۰ درصد از رشد فعالیت‌های اقتصادی شورای همکاری خلیج فارس را شکل می‌دهد - که خود منبعی فوق‌استراتژیک اقتصادی است - چگونه نیروهای انسانیش اعم از کارگر فنی و تکنیسین محلی با نسبت تولید، همخوانی ندارد، به این معنا که در برابر این تولید انبوه تعداد نیروی انسانی محدود است.

دلیل چنین عدم تعادلی، اصولاً به مسئله مهاجرت و جذب نیروی کار ارزان و غیره باز می‌گردد که در تعامل با این فرآورده

نیروی کار خارجی در حوزه خلیج فارس بیشتر در دسترس قرار دارند. بازارهای نفتی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، باید بر روی خارجیان گشوده بقی بماند؛ زیرا هر گونه تغییرات اقتصادی یا سیاسی در این کشورها در مدت طولانی و مدت متوسط به خاطر استقلال و استقرار ثبات تولید محصول بازار جهانی نفت و انتقال نیروی کار خارجی به منطقه تأثیر می‌گذارد.

البته برخی از کشورهای مجاور همسایه به خاطر جابه‌جاییهای مالی و تجاری و درآمد خود بر جوامع و بازارهای کشورهای خلیج فارس تکیه می‌کنند.

حال انبوه نیروی کار خارجی در این کشورها خود علاوه بر هزینه‌های اقتصادی، تهدیدی جدی و فرهنگی نیز به‌شمار می‌آید و حتی در برخی از کشورهای حوزه خلیج فارس این تهدید جنبه‌ای سیاسی پیدا می‌کند.

در طول بیست و پنج سال گذشته، این کشورها شاهد حضور و رشد فزاینده‌ای بوده‌اند: از ۷۱۲ میلیون در سال ۱۹۷۵ به ۴/۴ در ۱۹۸۵ رسید و این رشد در سال ۲۰۰۱ به حدود ۸/۱ میلیون کارگر افزایش پیدا کرد که در مدت زمان فاسیت شورای همکاری خلیج فارس رشدی چشمگیر داشته است.

این در حالی است که نسبت نیروی کار محلی تنها ۳۲/۳ درصد از کل جذب کارگر را تشکیل داده است. بخشی از این نیروها، کارگرهای خانگی، پیشخدمت، هستند که در کانون خانواده‌های عرب فعالیت می‌کنند و برخی تأثیر منفی بر آنها می‌گذارد؛ نیروهای چون: «پرستار کودک، راننده، آشپز، نظافتچی و غیره». به همین دلیل فشارهای جهانی بر ارزشها و تلاشها و فعالیت‌های مختلف جنبه‌ای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در این کشورها پیدا می‌کند.

در هر صورت چنانچه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و منطقه خاورمیانه بخواهند جهانی شدن را از جنبه‌های اقتصادی با حفظ منافع خود بنگرند، کاملاً عملی است. گشودن بازار و تبادل کالا به صورت آزاد و بی‌واسطه قابل تأمل است و چنانچه حتی بخواهند این جهانی شدن را به لحاظ سیاسی چون برگزاری مجالس شوری و پارلمانهای انتخاب بنگرند، شاید عملی باشد. اما اگر هر گونه جابه‌جایی و تغییر ماهیت فرهنگی که بنیان جامعه و ارزشهای اجتماعی و تربیتی را شامل می‌شود اعمال گردد، پذیرفتنی نیست و هیچ دولت و حکومتی در این منطقه تاب برنمی‌آورد، زیرا پدیده فرهنگ با هویت مرتبط است که هیچ تغییری را برنمی‌تابد.

۱. دکتر محمدالمیرحی، کارشناس جامعه‌شناسی و عضو تحریریه ماهنامه فرهنگی «الکویت»، چپ وزارت اعلام (اطلاعات‌رسان)، اگوست ۲۰۰۴، شماره ۲۵۰

